زاویه

آنچه «غرب» ترجیح می‌دهد!

نعمت احمدی
حقوقدان

روزی که «القاعده» گروهی غیرقابل کنترل‌شده بود، همه همت غرب برای ازبین‌بردن «اسامه بن‌لادن»، چهره کاریزماتیک این گروه به‌کار گرفته شد. غرب آگاهانه درصدد از بین‌بردن «بن‌لادن» بود. تاثیر غیرقابل انکار«بن‌لادن» بر گروه‌های دشمن با غرب، مساله مهم استراتژیست‌های غربی بود. آنان می‌دانستند القاعده غرب را نشانه رفته است و جبهه مبارزه‌ای که در نسبت با غلط به وسیله القاعده شکل گرفته دیگر تنها در کوه‌های «تارابورا» به حبس کشیده نمی‌شود. بن‌لادن از چنان قدرت مدیریتی‌ای برخوردار شده بود که توانست برای تشکیل‌یک جبهه جنگ را به داخل آمریکا آن‌هم حساس‌ترین بخش یعنی مرکز اقتصادی بکشاند. پس باید بن‌لادن از بین می‌رفت تا جاذبه شخصیتی او قدرت تمرکز گروه‌های همسو و به‌دنبال نداشته باشد. حرکت‌های القاعده هرچند ریشه در سازدگرایی و سلفی‌گری داشتند، اما با حضور بن‌لادن غرب را نشانه می‌رفتند. گروه‌های القاعده از مزرعه‌های چین تا قلب آفریقا تیمچه‌هایی به اروپای بعد از فروپاشی کمونیسم نیز داشت. مرگ بن‌لادن، پایان مدیریت واحد گروه‌هایی از این‌دست بود. شخصیت‌هایی همانند «ابومصعب الزرقاوی» یا وجود نفوذ خود بین بنیادگراها، توان تصمیم‌گیری به استقلال را نداشتند و به همین اعتبار زیرمجموعه القاعده فعالیت می‌کردند و چون نگاه القاعده مبارزه با غرب بود کمتر به جنگ فرقه‌ای و مذهبی تبدیل می‌شد. از بدو شکل‌گیری القاعده تا مرگ بن‌لادن کمتر اختلاف درون‌فرقه‌ای خصوصا درگیری با شیعیان را به‌عنوان اصول مبارزه آن می‌بینیم. اشغال عراق و افغانستان و حضور نیروهای غربی در این دو منطقه جبهه مبارزه با اشغالگر غربی را گسترش داد و نفوذ بن‌لادن مانع درگیری گروه‌های همسو با یکدیگر می‌شد. مرگ «بن‌لادن» و نبود نفوذ مدیریتی توسط ایمن الظواهری که بتواند جزء القاعده را بالای سر همه گروه‌ها کماکان برافراشته دارد، باعث جدایی گروه‌ها و شکل‌گیری گروه‌های جدید با اسامی تازه شد. این باور وجود داشت اگر خبر قتل «بن‌لادن» را با نشان‌دادن جنازه وی نتواند منتشر کند، اسم «بن‌لادن» مانع از شکل‌گیری گروه‌های رقیب القاعده خواهد بود و اگر گروهی هم شکل بگیرد، باید زیرمجموعه القاعده باشد و منشور مبارزاتی القاعده را هم رعایت کند. زمانی که دوربین‌های کاملا حراست‌شده وزارت دفاع آمریکا جنازه بی‌جان «بن‌لادن» را به سرتاسر دنیا مخابره کردند، طناب انتظار گروه‌های سلفی و بنیادگرا از هم گسست. عراق بستر مناسبی بود که این گروه‌ها توانستند سایه القاعده را از خود دور کنند. محافظه‌کاری «ایمن‌الظواهری» حتی سه وی ایجاد نداد در کشور محل تولد خود مصر که برای اولین‌بار توانسته بود اخوان‌المسلمین را بعد از ۸۰سال بر کرسی ریاست‌جمهوری بنشاند، دفتری در قاهره باز و حداقل شباخه سیاسی خود را رونمایی کند. حرکت شکل‌گرفته در سوریه آبستن آزمون را به گروه‌هایی که دیگر نگاه پدرسالارانه القاعده را کنار گذاشته بودند، داد تا جبهه‌ای به‌نام خود باز کنند. از طرفی عراق نیز با نوچه به بافت جمعیتی و قومی و مذهبی آمادگی آن را داشت تا جغرافیای جدیدی پذیرای گروه‌های افراطی شود. ترکیب مذهبی و قومی عراق به شیعه، سنی و کرد که اجازه نداده بود عراق به‌عنوان یک ملت در عرصه جهانی حضور پیدا کند، بهترین جبهه‌ای بود که جنگ در داخل کشورهای اسلامی را کلید بزند.

اگرچه مسأله افراط همواره در برداشت برخی از پیروان ادیان و مذاهب در طول تاریخ وجود داشته است، اما تبدیل‌شدن افراط‌گرایی به یک‌سازمان و تشکیلات عقیدتی- سیاسی مسأله‌ای است که عمدتا نقطه شروع آن به القاعده برمی‌گردد. آنچه از نام القاعده پیداست یعنی بازگشت به قاعده و بنیادهای اولیه ظهور فکری دینی و پیرایش تمام ظواهر جدید از ساحت مقدس آن این تفسیر عمدتا شکست و بنیادگرا در دوران جنگ سرد اگرچه در خدمت مبارزه با بلوک‌شرق قرار گرفت اما به‌سرعت در سال‌های آغازین بعد سیستم‌یک دوقطبی نامی از آن باقی می‌شود. یکی از جریانات سیاسی- اعتقادی که گسترش پیدا کرد، جریان «بنیادگرایی» بود. این جریان در سال‌های آغازین بعد از پایان جنگ سرد، با ظهور و مظاهر خود در آنان در افراط‌گری به گسترش پیوسته که ظهور القاعده و شاخه‌های آن در عراق و سوریه علاوه بر بازگشت به سلف صالح، برای مبارزه با تفکر صلیبی- صهیونیستی نشانه‌گذاری شده است. اما آمریکا و محافل فکری- امنیتی آن در چارچوب نظریه هرج‌ومرج سازنده، این جریان را مدیریت کرده و در مناطق آن شریک شدند. گسترش موج افراط‌گرایی باعث شد تا برخی بازیگران منطقه‌ای هم‌براساس قرائت‌های فکری از این جریان حمایت‌های مالی و تسلیحاتی به‌عمل آورند. امروز می‌توان گفت جریان بنیادگرایی رادیکال که عمدتا تکفیر و کشتار مسلمانان را به‌دنبال داشته است، نه‌تنها در ماموریت خود که بازگشت به بنیان‌های دینی بوده، موفق عمل نکرده، بلکه چهره‌های بدشخصیت‌شدن از اسلام به جهانیان معرفی کرده که همانا هدف محافل فکری‌نئوکون در بحران‌های منطقه‌ای و بی‌ثباتی‌های سیاسی و اقتصادی است.

ریشه‌های شکل‌گیری بنیادگرایی رادیکال

جنبش سلفی‌گری دارای ریشه‌ها و شاخصه‌های فراگیری چندمرکزی و مداومت است. تفکر بازگشت به سلف و ریشه‌ها اصول اساسی به مبرز قابل‌توجهی در تمام جوامع اسلامی، آن هم به‌صورت محلی و منطقه‌ای پراکندگی دارد. زیرا پاسخی به شرایط بحران موجود در محیط‌های خاص فراهم می‌آورد.

جهان اسلام در سرقرن گذشته به علت ضعف داخلی و استعمار خارجی توانسته بود به بهره‌برداری از بحران‌های اندیشه بنیادگرایی و وهابیت در عربستان، هیچ‌کس را نمی‌توان یافت که بفهمد این‌چه اهمیت داشته باشد. درواقع عبدالوهاب جز برخی تزهای ضدشیعی به عقاید این‌نبیمه نپرداخته است. شخصی که بن‌لادن و گروه‌های نظامی مدرن لادنی از او تاثیر پذیرفته‌اند و بنازگی هم به عقیده اعتقادی «داعش» شده است. این‌نبیمه هیچ‌بسیاری از سلفیه، سخن نگران ازبین‌رفتن قرائت رسمی اهل سنت و جماعت بود و اخذ را حافظ سیره سلف صالح می‌خواند. به همین منظور بخش عمده‌ای از آثار این‌نبیمه به نقد گروه و مذاهب مختلف آن زمان اختصاص دارد. با اینکه این‌نبیمه بشدت مورد حمله علمای سنی و شیعه قرار گرفت و سرانجام بر سر این عقاید نقد اما عقاید حنابله افراطی را وارد مرحله‌ای جدید کرد. پس از این‌نبیمه دوفنر دیگر اندیشه او را ادامه دادند نخست، شاگرد مستقیم و دستیارش، ابن‌قیم‌جوزیه که دیدگاه‌های این‌نبیمه را توسعه داد و مانند استادش، آثار مکتوب فراوانی از خود بر جای گذاشت. دوست دوم، شمس‌الدین‌محمد مطوره به عماد بود اما هیچ‌یک شهرت محمدبن‌عبدالوهاب را نداشتند.

ظهور جنبش وهابیت

تمدن اسلامی در زمان این‌نبیمه بلوغ‌دوهه مشکلات، هنوز بارقه‌ای از حیات را حفظ کرده بود. اما این وضع با توجه به سرنگونی خلافت عباسی نمی‌توانست تداوم یابد و سرزمین‌های اسلامی، نیازمند دیدگاهی جدید بود. در این‌ماجرا، در سرزمین نجد عربستان، محمدبن‌عبدالوهاب ابتدا خود را در قواره یک‌مصلح معرفی کرد که فقط از احساسات پاک دینی افراد برای او که خود و خانواده‌اش حنبلی مذهب بودند، عمل به سیره سلف را نعار خود قرار داد و ماند در این‌نبیمه خواستار باکسازی تعالیم دینی از افزوده‌های مطالب گوناگون اسلامی شد. روح حاکم بر دیدگاه‌های ابن‌عبدالوهاب تابع این‌نبیمه بود به او این علت از او تابع سلف صالح و حفظ صحیح

بازخوانی علی خرم از تندروی اسلامی و «داعش» در گفت‌وگو با «شرق»:

نرمش عربستان و ترکیه تاکتیکی؛ نزدیکی غرب با ایران، واقعی است

حامد طیبی

عکس: رضا عنزوی

«افراطی‌گری» یا دستاورد قراردادن «بازگشت به اجرای احکام اسلام» یا «زنده‌کردن خلافت» موضوعی است که در دالان تاریخ، می‌توان نمونه‌های آن را یافت. در دهه اخیر نیز نام «قاعده الجهاد» یا همان «القاعده» به اندازه‌ای بازتاب داشت که نسل‌های دوم و سوم آن گرچه با عناوین مختلف عرض‌اندام کرده‌اند، اما همچنان زیر سایه «سلف» خود قرار دارند. ایران به‌عنوان حامی اسلامی که نقطه مقابل سلفی‌گری و تکفیری‌گری قرار می‌گیرد، با جریانات فوق مواجه شده و دیپلماسی خود را نیز در دولت‌های مختلف، برای اعمال هشدار پیرامون عملکرد بنیادگرایی و سلفی‌گری به‌کار گرفته است. علی خرم، از دیپلمات‌های شناخته‌شده وزارت خارجه و استاد حقوق بین‌الملل دانشگاه در گفت‌وگو با «شرق»، به بررسی این موضوع پرداخته است:

■ مواجهه ایران با اسلام «القاعده» و سپس روش‌های «طالبان» در شیوه خوشمندی و رفتار اجتماعی، به دهه‌های قبل بازمی‌گردد. این نوع تفکر منتسب به اسلام چه زمانی با دقت وزارت خارجه و نظام مواجه شد؟

با سرنگونی حکومت‌های نسبتا متعادل «سیقالله مجددی» و «برهان‌الدین ربانی» در افغانستان که بعد از خروج نیروهای روسیه از این کشور برسر کار آمدند، جهان با چهره‌ای به‌نام طالبان در حکومتداری روبه‌رو شد که تا به‌حال دیده‌بود. طالبان شروع به رفتاری در حکومتداری از خود کرد که یادآور افکاری بسته و محدود بود. از جمله پیکره‌هایی از بودا که بر دیواره کوه حک‌شده بود و به‌عنوان آثار تاریخی و نه بت‌پرستی در میان مردم افغانستان تلقی و از نظر جهان، میراث تاریخی - فرهنگی بشریت محسوب می‌شد، به‌توپ‌بست و آثار کهن را نابود کرد. این اولین جرقه‌هایی کوته‌فکری طالبان بود که به ظهور رسید. در آن ایام، ایران تمام تلاش خود را برای مرمت و حفظ این آثار باستانی هزینه و افرادی متخصص اعزام کند ولی طالبان موافقت نکرد. شدیدترین چهره منفی طالبان در رفتار با زنان جامعه هویدا شد. طالبان، زنان را چهره‌های منفور و شیطانی می‌دانستند که هیچ حقی در اجتماع ندارند و نباید به‌هیچ‌وجه در اجتماع حضور پیدا کنند. اینها با آموزه‌های اسلام و سنت رسول‌الله(ص) و سایر ائمه‌علیهم‌السلام در تضاد بود. هنگامی که نقش حضرت‌فاطمه‌زهرا(س) و حضرت‌زینب(س) در تحولات اجتماعی سیاسی صدر اسلام به‌یاد می‌آید، مشخص می‌شود تصویری که متحجرانی امثال طالبان از زنان ترسیم می‌کردند و می‌کنند، چقدر با اسلام واقعی و مبانه فاصله دارد و با روح اسلام اصولا در تضاد است. این نمونه عملکردها که در میان مسلمانان و در میان جامعه جهانی محکوم و منفور بود، توجه جمهوری اسلامی ایران را جلب کرد که اسلام طالبانی چقدر متحجر و خطرناک برای اسلام و مسلمانان است و باید این تفاوت دیدگاه برای جهانیان روشن شود؛ بنابراین این بلافاصله با این حکومت قطعه گرفت.

■ طرف‌های مختلفی در ایجاد این تفکرات و گروه‌ها، دخیل عنوان شده‌اند؛ از سازمان اطلاعات پاکستان تا برخی طرف‌های غربی و کشورهای عربی. شما این امر را ناشی از انتسار و ظرفیت‌های کشورهای توسعه‌نیافته اسلامی می‌دانید یا امری «تعیین‌شده» و «برنامه‌ریزی‌شده» از سوی کشورهای عرب و قدرت‌های فرامنطقه‌ای؟

اول از همه اعتقادات قبلی‌ای در ایجاد این گروه‌ها نقش موثر هستند یعنی آنچه به‌عنوان تندروی در اعتقادات دینی فرزندان ما به‌هردلیل وجود دارد. اگر در مدارس دینی یا در مدارس معمول پاکستانی و متعادل نشود یا برعکس تقویت شود، این فرزندان سربازانی مجانی در راه اهداف شیاطین و برنامه‌ریزی قرار می‌گیرند که فقط از احساسات پاک دینی افراد برای اهداف مادی خود استفاده می‌کنند. بنابراین فضای فکری افراد متحجر و قشری باید وجود داشته باشد و کسانی بتوانند بر موج آنها سوار شده و آنها را به‌جایی که منافع آنها ایجاب می‌کند، بکشانند. سازمان اطلاعات پاکستان یک سازمان است که به‌دلیل ارتباط با جریانات غربی، قابلیت تاثیرگذار بوده است. سلفی‌گری، امروزه طیف‌های مختلفی از عقاید وماوار و پیروان را در خود جای داده از اندونزی تا آسیای مرکزی و شمال آفریقا را در نوردیده و توانسته است در کشورهایی همچون مصر، تونس، اردن، عراق، سوریه به فعالیت و بازگیری‌های سیاسی بپردازد. همین اسلام سلفی به‌خصوص پس از حملات ۱۱سپتامبر موردتوجه و علاقه پژوهشگران و تحلیلگران سیاسی قرار گرفت و شاهد بدوبه‌به متون فراوانی درخصوص اسلام سلفی، تیروریسم، وهابیت، سلفیون جهادی، القاعده و بنازگی کیفیتی تولید شود که هرکدام به ما به ماهیت پرسش‌ها، تحلیل متفاوتی ارائه کردند.

خواستار خلافت اسلامی به‌سبک مورد‌نظر خود در افغانستان و سپس در پاکستان بود، درحالی که القاعده به‌عنوان نسل دوم برای اهداف بین‌الملل اسلامی می‌جنگید. به‌طور مثال القاعده بدنبال یک نظم جدید جهانی بر مبنای اصول و اهداف اسلامی بود که در آن تمام مظاهر امپریالیسم و سرمایه‌داری سرنگون شده باشد. اینکه نظم رویایی القاعده چقدر اسلامی و معقول و چقدر منطبق بر اصول و اهداف اسلامی و چقدر در چارچوب واقع‌گرایی جهان حاضر بود، خود بحث دیگری است. نسل سوم از این کجفهمی و افراطی‌گری مربوط به گروه‌هایی نظیر داعش می‌شود که مسبعیت و قساوت تنها ابزار پیشبرد کار آنهاست. داعش نه حرفی برای گفتن دارد و نه محصولی برای عرضه، بنابراین به وحشت و تروریسم روی می‌آورد تا اهداف خود را به پیش ببرد و این نه مانداگر است و نه در جامعه بین‌الملل قابل تحمل زیرا با تمام دستاوردهای جهانی در تضاد است. کاری که داعش می‌کند فرق‌ها پیش در جامعه بشری تقبیح و منسوخ شده است.

■ اما دو وجد لطمات آن مقطع و تهدیداتی که فراتر از منطقه، جهان غرب را نیز هدف قرار داد، کشورهای غربی پس از جنگ‌های عراق و افغانستان به سمت ریشه‌کنی این جریان‌ها رفتند.

وقتی در قفدان شعور دینی، احساسات دینی بدون رهبری فکری معقول، متعادل و متوازن بر جولان جامعه‌ای سیطره پیدا کند، آن جامعه راه‌افراط را در پیش می‌گیرد. چنانچه این افراط توسط آموزش‌های دینی یا قانون، مهار و تصفیه نشود، درصدد کسب قدرت و گسترش آن افکار برمی‌آید و جهان را به آتش می‌کشد. کشورهای غربی طبیعتا همواره به‌بدنبال جوانانی پرشور و احساساتی هستند که در مقابل رقیب آنها تا به آخر ایستادند. وقتی دیگاه آنان در افغانستان و عراق از بین رفتند، غربی‌ها این نیروها را برای امان خبار ها کردند و آنها هم درصدد بازتعریف هدف برای خود برآمدند. در افغانستان دیدیم نیروهایی که غرب برای تجهیز علیه اشغال شوروی آموزش و سامان داد پس از خروج شوروی از این کشور رها شدند و همین نیروهای جهادی تعریف مجددی از اهداف پیدا کردند و این‌بار مبارزه با غرب را هدف خود تعیین و به زندگی جهادی ادامه دادند. در عراق بخشی از نیروهایی که حول دیکتاتوری و ظلم و جور صدام شکل گرفته بود و به آنها بعثی‌های افراطی گفته می‌شد پس از سرنگونی صدام، خود با طالبان و القاعده مرتبط شده و هدف‌گیری خود را تشکیل دادند که هدف آنها دیگر مبارزه با آمریکا نبود بلکه نابودی شیعه را در راس اهداف خود قرار دادند. به‌همین جهت در افغانستان ردپایی بن‌لادن رهبر القاعده و نابودی وی در دستور کار نیروهای آمریکایی قرار گرفت و برای آن تلاش کردند ولی در عراق برنامه‌ریزان و نیروهای آمریکایی انگیزه‌ای برای مقابله با القاعده شیعه‌کش نداشتند. همواره استنباد استراتژیک غرب و کشورهای منطقه این بوده تا زمانی‌که تروریسم در خفه همسایه بوده، فکر کردهاند رحمتی برای آنها ندارد حتی ممکن است آن را تشویق هم بکنند تا دودمان همسایه را نابود کند درحالی‌که تروریسم مثل بیماری واگیر است اگر رشد کرد و فضا و انگیزه مناسب پیدا کند خفه شما را هم آلوده و دودمان شما را هم نابود می‌کند. به‌این‌ترتیب دیدیم تروریسم و افراطی‌گری در افغانستان و عراق دامن غرب را هم گرفت و در سوریه رشد کرد و نه‌تنها ما دامن کشورهای خاص خودش در منطقه را هم گرفت.

■ متحدردمن اکثر گروه‌های جهادی و سامان‌دادن به افکار و اهداف اسلامی آنها کار ایران بود و نه آمریکا. ایران در اجلاس اخیر، نقش سیاسی قاطعی برای متحدکردن گروه‌های جهادی بازی کرد و سپس برای پیاده‌کردن طرح یک حکومت مردمسالار و مبتنی بر اعتقادات اسلامی، تلاش فراوان کرد و موفق هم شد. در آن هنگام هیچ تضاد دیده‌گاه و منافعی بین ایران و آمریکا در افغانستان وجود نداشت

■ ایران در مقاطعی بر اساس منافع ملی خود و مصالح منطقه‌ای، در مواجهه با گروه‌های بنیادگرا به خواستهای خود پاسخ مثبت داد که در اجلاس اخیر، «آنان پیراموون طالبان و القاعده و در سایر اجلاس‌ها در مورد عراق، می‌توان رد‌پای آن را دنبال کرد. محورهای توافقات بر سر تروریسم در لوای اسلام چه بود و چرا این محور همکاری، تداوم نیافت؟

در افغانستان پس از خروج نیروهای روسیه، هدف، راندازی حکومتی مردمسالار و بر اساس اعتقادات اسلامی مردم افغانستان بود که طبیعتا کشتار و بمب‌گذاری حکومت را ساقط و خود جای آن را گرفتند. در آن هنگام جوخ بوش، رییس‌جمهور آمریکا دچار اشتباه استراتژیک دیگری شد و نام ایران را در کنار عراق و کره‌شمالی به‌عنوان محور شرارت کشاند و بنیاد همه همکاری‌ها را در هم ریخت بنابراین چه در نتوانستن در لوغ اصلاح داخلی افغانستان و چه از نظر روابط ایران و آمریکا شرایط عوض شد و آمریکا از ایران در مقابل هم قرار گرفتند.

■ خاستگاه شکل‌گیری افراطیون جدید از نسل دوم القاعده گرفته تا سلفی- تکفیری‌هایی که با عناوین مختلف اعم از «النصره»، «داعش» و نام‌های دیگر در سوریه و بعضا عراق فعال شدند را جنگ سوریه و تلاش طرف‌های مختلف در تجهیز این افراطیون را به‌عنوان یک تهدید دیگر برای برادارنی بشار اسد می‌دانند. تفاوت نوع تازه تندروهای مذهبی با گذشتگان خود، چیست؟

قضیه سوریه شکلی متفاوت از افغانستان و عراق برای تجمع گروه‌های تندرو و افراطی داشت. در سوریه، غرب برای برنگیوئی بشار اسد شروع به ساماندهی نیروهای معارض کرد و غرب، عربستان و ترکیه را خود که خواستار کمک مالی به معارضان سوریه می‌شدند، به‌عبارت دیگر با کمک نظامی غرب، معارضه سیاسی را فرد‌اد نظامی شد. البته بشار اسد هم با اعمال خشونت بیش از حد علیه مردم خودش به این پروسه کمک کرد. مجدا عربستان و ترکیه می‌دانستند چه می‌کنند و چه می‌خواهند ولی غربی‌ها می‌خواستند به یک صدای سوم‌ناگیر برسند که افراطیون را برای نظامی استفاده کردند و با برخی دیگر از گروه‌های معارض متحد شدند. غربی‌ها در این مقدمه‌ها با پروش شاخه‌ای از افراطیون که به‌دست معارضان سوری بلکه سومی از تندروها و افراطیون اسلامی شکل گرفته که عمدتا در فرهنگ غرب پرورش‌یافته و مفرور از دستاوردهای خود است. این گروه با ساخت خودش نظامی در سوریه و گرفتن تنوان این از کشور خود و راهی جای شد تا آنچه از روند تحولات کسب کرد در مقابل بشار اسد بکار بگیرد.

■ اگر انخواهیم بگوییم بوق و امکانات اعراب متحجر مثل عربستان و برخی کشورهای اروپایی و ایالات متحده در ارتقای این جریانات دخیل بود اما سکوت در مقابل نیروگیری این جریان از اروپا و اعراب، به نظر سؤال‌برانگیز می‌آید. با فرض خطای اسد در مواجهه با منتقدان داخلی، ارزش آن را داشت تا برای مقابله با ایران و مقابله با جریان تندرو عراق، چنین جریان‌هایی از سوی طرف‌های خارجی ایجاد شود؟

همان‌طور که گفته شد پول و امکانات عربستان، قطر، امارات و ترکیه و حمایت سیاسی نظامی آمریکا و اروپا در شکل‌گیری سوریه نهمه و دامنی کاملا دخیل بودهاند اما جذب نیرو نمود مشخصی در اروپا و آمریکا ندارد که این گروه‌ها قادر باشند جلوی آن را بگیرند زیرا طبق قانون هر شهروندی مجاز است هر موقع بخواهد اروپا و آمریکا را ترک کرده و خروج‌موقع خواست برگردد. در صورتی‌که اطلاعات و استادی بعدت آید که فلان تبعه یا گروه‌های تروریستی تماس و همکاری داشته کشورش می‌تواند درگیرشده باشد و بر اساس آن برخورد شود. البته در گذشته یک نمونه تاثیر کشورهای تحتوریز انگلستان بعد ازحادثه ۱۱ سپتامبر آمریکا و اروپا بر سیاستی بسیار اندکی بود. اما بعد از آن افراد فاسله گرفتند و با برخی دیگر از گروه‌های تندرو و افراطی‌گری مرتبط شدند و به گروه‌هایی کمک کرده که تضاد اصولی با غرب دارند و درصورت استقرار علیه منافع غرب اقدام می‌کنند. خب تا اینجا عربستان از ادعاهای داعش ترسیده، ترکیه ظاهر اصول بین‌المللی را حفظ می‌کند و مجبور است با داعش فاصله کند و غرب واقعا نگران امنیت کشورهای خود است. به‌ویژه اینکه سربازان داعش عمدتا اتباع غربی هستند و می‌توانند بالقوه خطری امنیتی برای غرب محسوب شوند. به‌علاوه حرکت داعش می‌تواند منافع غرب در خاورمیانه و از جمله امنیت اسرائیل را در آینده به‌خطر اندازد. اینها دلایلی هستند که زمینه همکاری عربستان با ایران را فراهم می‌کند اما درمورد غرب واقعا اشتراک منافع در مورد برخورد با داعش، نزدیکی مواضع و امکان همکاری ایران و غرب را فراهم کرده است. به‌عبارت دیگر نرمش عربستان و ترکیه تاکتیکی ولی نزدیکی مواضع غرب با ایران در مورد داعش واقعی است.

■ برخی کارشناسان از اشکالات ایران در مواجهه با موضوع عراق و سوریه در دولت قبل و دامن‌زدن به اختلافات با کشورهای محوری عربی مانند عربستان و مصر سخن می‌گویند. این شکاف، تاثیری در رقابت‌های ایجادشده در سطح منطقه و ایجاد گروه‌های سلفی- تکفیری دارد؟

موضوع باید در دو بخش مورد بررسی قرار گیرد. بخش اول سیاست خارجی دولت‌های نهم و دهم است که تعریفی ندارد، چون مبتنی بر تنش‌زدایی و همکاری سازنده نیست، بلکه در سطح جریانی با طرح موضوعاتی غیرضروری فضایی منفی علیه ایران بوجودت می‌آورد. همین فضا به روابط دوجانبه منتقل می‌شد و روابط با همسایگان هم عموما دوستانه و صمیمی نبود. فضای منفی تحریم‌ها هم به این بی‌سلیقگی اضافه شد. درمجموع محیطی برالتهاب به سیاست خارجی ایران داده بود که همه کشورها بویژه همسایگان به‌خود اجازه می‌دادند با زبان دیگری با ایران صحبت بکنند. اگر با وضعیت فعلی مقایسه کنیم می‌بینیم بعد از تفاهم ژنو، جامعه بین‌المللی رفتار خودش را با ایران تصحیح کرده و در فضای احترام و منافع متقابل با کشورمان مراوده دارد. این از خصوصیاتی است که قبل از رفتن پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت، هرچه به مسوولان در دولت‌های نهم و دهم می‌گفتیم، برایشان ملموس نبود تا خودشان شخصا تجربه کنند. می‌گفتند ما را از رفتن به شورای امنیت نترسانید! در دولت دهم کشورهای جهان به ایران به‌عنوان کشوری که دارد سقوط آزاد بعموی سرنوشت عراق می‌کند، می‌نگریستند؛ بنابراین آنکه می‌خواست با ایران با زبان غیردیپلماتیک، صحبت می‌کرد و آنکه فکر می‌کرد می‌تواند، کلاه ایران را می‌برد و سرمایه‌های ملی به تاراج می‌رفت. در این میان برخی از همسایگان هم درصدد تشویق آمریکا بودند که «سر مارا را بزند. خب تکلیف چنین سیاست خارجی‌ای روشن است. رییس‌جمهور بر کنار شده مصر به‌عنوان میهمان می‌آید به تهران و جمهوری اسلامی ایران توهین می‌کند آن هم رییس‌جمهوری که به‌خاطر گرایشات مذهبی قاعدتا باید به ایران خیلی نزدیک باشد و ایران در همان هنگام از اخوان‌المسلمین مصر حمایت همه‌جانبه می‌کرد؛ بخش دوم روند شکل‌گیری گروه‌های سلفی- تکفیری است که چندان تحت تاثیر سیاست خارجی رخ‌دهد ایران نبود. ایجادکنندگان این گروه‌ها در پی رقابت‌های منفی تاریخی با ایران از مدت‌ها قبل درصدد این اقدام بودند ولی شرایط را برای بهره‌برداری در دولت دهم کاملا مساعد می‌دیدند.

■ ایران چه راه‌هایی را رفته و چه راه‌هایی را باید برود تا با تنظیم رفتار و گفتار کشورهای محوری عرب، فضا تغییر کند؟

اصول آن را در پاسخ قبلی توضیح دادم. یک اصل که مهم است و شاید بر همه اینها سایه افکنده باشد، این است که باید شدیدا مواظب باشیم احترام و عزت خودمان را در منطقه و در سطح جهان حفظ کنیم. هرگونه خدشه به عزت و احترام ما مانع از تقویت هر برنامه‌ای شد. جمهوری اسلامی ایران خواهد بود، حال توسط قدرت‌های بزرگ و یا مقدمه‌چینی شده سران قدرت‌های منطقه‌ای. این عزت و احترام جایگاه دوطرفه است یعنی اگر می‌خواهید به ما احترام بگذارید باید به دیگران احترام بگذارید. شأن و بزرگی یک کشور به‌تدریج و از کانال‌های مختلف بدست می‌آید؛ در فشار و ما در کلام ما با دیگران می‌خواهیم بزنیم. این کار به‌ضرر ما است. در دحدی که با اصول ما در تضاد نباشد. آنگاه وارد عرصه عملی سیاست خارجی می‌شویم که اصول خود را دارد و از جمله عدم‌مداخله در امور داخلی دیگران در دحدی که عرف بین‌الملل پذیرفته، برخیزد از تندروی کلام، رفتار و سیاست و ایجاد روابطی مبتنی بر برد- برد به‌تدریج که اگر شرایط طرف مقابل تغییر یافت درصدد تغییر جدول برنیاید. شاید آثار مرگ به‌سید جمال‌الدین فراهدیم، ما از دوست راهنمایی کند و از اختلاف و تفرقه نجات پیدا کنیم. این سند که حداقل یک‌دهه پیش از آن در تمام بخش‌های جمهوری‌اسلامی ایران، کار و تلاش مداوم شده و همه عقلای قوم در آن نظر داده‌اند و به تبلیغ مقام رهبری کشور هم رسیده و آنچه در آستانه سال دهم آن هستیم، ولی آن‌افراموش کنم و کنار گشتنایم‌نمی‌گوید ایران در سال ۱۴۰۴ قدرت اول و بیشترفته منطقه شود؛ از راه یک سیاست فرد شوید و منافع ملت‌ها را پاس بدارند و گفتشها را در حد ممکن بادارو نشوند. راه دیگری برای تحقق صلح و مبارزه با افراطی‌گری وجود ندارد. مقصد افرادی باشند که منافع خود را از این تندروی‌ها ببینند و زمینه را برای سنبز میل دول و عرصه را برای ایجاد خشونت افراد تنگ کنند؛ اما بدیهی بود که چنین زمینه‌هایی در کشورهای اسلامی به‌وجود نیاید و حقوق افرادی در آید. نادان شعید و از بینش نیرسید. به‌فرموده امام‌علی(ع) «اعلم اگ فی‌الدین و امانظر لک فی‌الخلق».

بیا که رونق این کارخانه کم نشود
به زهد همچو تویی به‌با فسق همچو منی (حافظ)

■ عضو مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم

ایران و مقابله با سلفی‌گری

باید یادآور شود که سلفی‌گری چنانکه از نامش برمی‌آید مجهز به دیرنی بینشی هم نیست که سیلت را در گرو نیازهای امروز ببیند. یکباره کنجکاو از نامش برمی‌آید به سلیت، یعنی گذشته نظر دارد و بایبند زمان دیروز است؛ اما از عقل ناقص که برای پیوستن به‌دیروز هم از میان عوام برخوردار از چنان عقلی هستند که جز با سربریدن و ایراب ناشی از آن نسبت‌نمی‌بایند!

بهره‌مندی از این نگرش زمانی با تشویق آمریکایی‌ها در جنگ با شوروی در افغانستان همراه بود که از آن القاعده برآمد. آمریکایی‌ها که ازنتیجه فرایلبانش در ویتنام را استانه بودند، نول القاعده سرپرآورد از طریق افغانستان را به حل خود راه کردند. از ۱۱ سپتامبر سر برآورد؛ اطلاعات ارتش پاکستان با هزینه عربستان و امارات با بسیج‌کردن نیروی از پشتونهای پاکستانی، به همین شیوه ناعشی که شاهد آن هستیم، با بیوش ناگهانی برای جهانگیری اسلامی، راشغال کردند. که منجر به این کشمکش طولانی شده است. شاید عربستان می‌بنداشته که مشکلات آینده خود را در حق و حقوق‌ملتی اینده ملتی که شمارش از ۳۰میلیون نفر گذشته است به خارج از کشور صادر می‌کند. غافل از اینکه قبل برآمده از پوشی که خودش را «امیر مسلمین» نامیده همچون مار بزرگ پوروبده در آستین به‌سرانغ صاحب مار هم خواهد آمد! این ایران نخواهد بود که مدنظر این گروه خشن هست عربستان و غربه هم، می‌توانند در حف انتظار بمانند!

ادامه از صفحه ۷

فصل مشترک ایران و کشورهای اسلامی

۲- بستر سیاسی دیگری که زمینه رشد این گروه‌ها را فراهم می‌کند، اختلاف کشورهای اسلامی بر مبنای ایدئولوژیکی است. ایران، ترکیه، عربستان و مصر چهار کشور بزرگ منطقه هستند که می‌توانند با کنار گذاشتن اختلافات ایدئولوژیکی و برمبنای عقلانیت و حفظ منافع جلو رشد این گروه‌های تندرو را بگیرند و در کنار هم برای نجات برخی از کشورهایی که می‌روند به جنگ‌های نابابدار فرقه‌ای گرفتار شوند، سیاست واحدی را اتخاذ کنند. چرا باید کشورهای غربی در حوزه بالکان مسلمانان را از دست صربها نجات دهند؟ البته اگر نمی‌بود نسل کشی ادامه پیدا می‌کرد چرا دیکتاتورهای منطقه باید توسط ارتش آمریکا یا ناتو سقوط کنند؟ چرا باید حکومتی به نام طالبان در افغانستان از آن تفکر ارتجاعی پدید آید تا به دست آمریکا نابود شود و حالا مصیبت بزرگی که در عراق و سوریه برای مسلمانان پیش آمده و مابه‌ازاء آن به حکم فقهی و به نام خدا و رسول می‌کشند و شیعه و سنی را در برابر هم قرار داده و می‌دهند، چرا کشورهای بزرگ اسلامی با سیاست واحد برای دفع این بلایا نمی‌کوشند و در کنار هم سخن نمی‌گویند؟ مگر پیامبر اسلام نفرمودند: «من اصبح ولم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم» اگر کسی برای رفع گرفتاری مسلمین اهتمام نورزد، او مسلمان نیست. مگر کشورهای بزرگ اسلامی منطقه الله یک آیین، قبله و قرآن نیستند؟ چرا باید بنای قدرت بر بنای وحدت مسلمین بینی گیرد؟ اگر ورزای خواجه ایران عربستان، مصر و سایر بلاد اسلامی بر سر یک میز، منهای مسایل قومی و قبیله‌ای، بنشینند و سیاست واحدی در برابر این گروه‌های افراطی بگیرند و چند میلیون مسلمان را از این جنگ‌های جاهلانه نجات دهند، چه مشکلی ایجاد می‌شود؟ مگر در قرآن نیامده است که قتل یک انسان معادل قتل همه انسان‌هاست؟ «من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی‌الارض فکانما قتل الناس جمیعا. بقره (۳۲)» نگارنده براین باور است که این گروه‌های افراطی به اصطلاح دینی از جاهایی هدایت می‌شوند تا آبروی شریعت را یک برینند و اسلام را از چشم جهانیان بدنام کنند. امروز فضا به گونه‌ای رقم می‌خورد که تا از اسلام و قرآن سخن می‌گویی به خشونت‌طلبی متهم می‌شوی. اگر کسی با نگاه عالمانه و منصفانه به قرآن کریم نظر بیفکند، نه‌تنها تمام مسلمانان در کنار هم که تمام انسان